

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت  
الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیامبر امی نام کتاب: پیامبر امی

نام نویسنده: استاد شهید مرتضی مطهری

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

کتاب حاضر در اصل مقاله ای بوده است به قلم متفکر شهید استاد مرتضی مطهری که در

سال ۱۳۴۷ هجری شمسی برابر با ۱۳۸۷ هجری قمری در کتاب (محمد صلوات الله علیه) چاپ شده است.

– که به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت از سوی مؤسسه حسینییه ارشاد منتشر شد –

چاپ رسید و پس از آن و در زمان حیات استاد شهید نیز به صورت رساله ای کوچک به

زینت طبع مزین گردید و اکنون با حروفچینی جدید و اعراب گذار ی جملات عربی و با

فهرستهای مختلف به چاپ می رسد، باشد که توصیه امام راحل عزیزمان مبنی بر زنده نگاه

داشتن آثار آن متفکر گرانقدر عملی گردد و همچنین با رفع شبهات القاء شده در اطراف

زندگاری رسول اکرم صلوات الله علیه هر چه روشن تر نسبت به مکتب اسلام در راه اهداف

مقدس این آخرین پیام الهی گام برداریم.

یازدهم اردیبهشت ۱۳۶۹

شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید مطهری

## رسول درس ناخوانده

یکی از نکات روشن زندگی رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم در سوره الفاتحه و مکتب نادیده بوده است نزد هیچ معلمی نیاموخته و با هیچ نوشته و دفتر و کتابی آشنا نبوده است.

احدی از مورخان، مسلمان یا غیر مسلمان، مدعی نشده است که آن حضرت در دوران کودکی یا جوانی، چه رسد به دوران کهولت و پیری که دوره رسالت است، نزد کسی خواندن یا نوشتن آموخته است، و همچنین احدی ادعا نکرده و موردی را نشان نداده است که آن حضرت قبل از دوران رسالت یک سطر خوانده و یا یک کلمه نوشته است.

مردم عرب، بالاخص عرب حجاز، در آن عصر و عهد به طور کلی مردمی بی سواد بودند . افرادی از آنها که می توانستند بخوانند و بنویسند انگشت شمار و انگشت نما بودند . عاداتا ممکن نیست که شخصی در آن محیط، این فن را بیاموزد و در میان مردم به این صفت معروف نشود.

چنانکه می دانیم - و بعدا درباره این مطلب بحث خواهیم کرد - مخالفان پیغمبر اکرم در آن تاریخ او را به اخذ مطالب از افواه دیگران متهم کردند، ولی به این جهت متهم نکردند که چون با سواد است و خواندن و نوشتن می داند کتابهایی نزد خود دارد و مطالبی که م ی آورد از آن کتابها استفاده کرده است.

اگر پیغمبر کوچکترین آشنایی با خواندن و نوشتن می داشت قطعا مورد این اتهام واقع م ی شد.

## اعترافات دیگران

خاور شناسان نیز که با دیده انتقاد به تاریخ اسلام می نگرند کوچکترین نشانه ای بر سابقه خواندن و نوشتن رسول اکرم نیافته، اعتراف کرده اند که او مردی درس ناخوانده بود و از میان ملتی درس ناخوانده برخاست. کارلایل در کتاب معروف *الابطال* می گوید:

(یک چیز را نباید فراموش کنیم و آن اینکه محمد هیچ درسی از هیچ استاد ی نیاموخته است، صنعت خط تازه در میان مردم عرب پیدا شده بود.

به عقیده من حقیقت این است که محمد با خط و خواندن آشنا نبود ، جز زندگی صحرا چیزی نیاموخته بود).

## ویل دورانت

در تاریخ تمدن می گوید: (ظاهراً هیچ کس در این فکر نبود که وی (رسول اکرم) را نوشتن و خواندن آموزد.

در آن موقع هنر نوشتن و خواندن به نظر عربان اهمیتی نداشت ، به همین جهت در قبیله قریش بیش از هفده تن خواندن و نوشتن نمی دانستند. معلوم نیست که محمد شخصاً چیزی ی نوشته باشد. از پس پیمبری کاتب مخصوص داشت. معذک معروف ترین و بلیغ ترین کتاب زبان عربی به زبان وی جاری شد و دقایق امور را بهتر از مردم تعلیم داده شناخت)<sup>(۱)</sup>.

## جان دیون پورت

در کتاب *عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن* می گوید: (درباره تحصیل و آموزش، آنطوری که در جهان معمول است، همه معتقدند که محمد تحصیل نکرده و جز آنچه در میان قبیله اش رایج و معمول بوده چیزی نیاموخته است)<sup>(۲)</sup>.

## کونستان ورژیل گیورگیو

در کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت می گوید: (با اینکه امی بود، در اولین آیات که بر وی نازل شده صحبت از قلم و علم، یعنی نوشتن و نویسانیدن و فرا گرفتن و تعلیم دادن است. در هیچیک از ادیان بزرگ این اندازه برای معرفت قائل به اهمیت نشده اند و هیچ دینی را نمی توان یافت که در مبدا آن، علم و معرفت اینقدر ارزش و اهمیت داشته باشد. اگر محمد یک دانشمند بود، نزول این آیات در غار (حرا) تولید حیرت نمی کرد، چون دانشمند قدر علم را می داند، ولی او سواد نداشت و نزد هیچ آموزگاری درس نخوانده بود. من به مسلمانها تهنیت می گویم که در مبدا دین آنها کسب معرفت اینقدر با اهمیت تلقی شده) (۳).

## گوستاو لوبون

در کتاب معروف خود تمدن اسلام و عرب می گوید: (این طور معروف است که پیغمبر امی بوده است، و آن مقرون به قیاس هم هست، زیرا اولاً اگر از اهل علم بود ارتباط مطالب و فقرات قرآن به هم بهتر می شد، بعلاوه آن هم قرین قیاس است که اگر پیغمبر امی نبود نمی توانست مذهب جدیدی شایع و منتشر سازد، برای اینکه شخص امی به احتیاجات اشخاص جاهل بیشتر آشناست و بهتر می تواند آنها را به راه راست بیاورد. به هر حال، پیغمبر امی باشد یا غیر امی، جای هیچ تردیدی نیست که او آخرین درجه عقل و فراست و هوش را دارا بوده است) (۴).

گوستاو لوبون به علت آشنا نبودن با مفاهیم قرآنی، و هم به خاطر افکار مادی که داشته است سخن یاوه ای درباره ارتباط آیات قرآن و درباره عاجز بودن عالم از درک احتیاجات جاهل می بافت و به قرآن و پیغمبر اهانت می کند، در عین حال اعتراف دارد که هیچ گونه سندی و نشانه ای بر سابقه آشنایی پیغمبر اسلام با خواندن و نوشتن وجود ندارد. غرض از نقل سخن اینان استشهاد به سخنان نیست. برای اظهار نظر در تاریخ اسلام و مشرق، خود مسلمانان و مشرق زمینها شایسته ترند. نقل سخن اینان برای این است که کساری

که خود شخصا مطالعه ای ندارند بدانند که اگر کوچکترین نشانه ای در این زمینه وجود می داشت از نظر مورخان کنجکاو و منتقد غیر مسلمان پنهان نمی ماند.

رسول اکرم در خلال سفری که همراه ابو طالب به شام رفت، ضمن استراحت در یکی از منازل بین راه، برخورد کوتاهی با یک راهب به نام بحیرا<sup>(۵)</sup> داشته است. این برخورد، توجه خاورشناسان را جلب کرده است که آیا پیغمبر اسلام از همین برخورد کوتاه چیزی آموخته است؟

وقتی که چنین حادثه کوچکی توجه مخالفان را در قدیم و جدید برانگیزد، به طریق اولی اگر کوچکترین سندی برای سابقه آشنایی رسول اکرم با خواندن و نوشتن وجود می داشت، از نظر آنان مخفی نمی ماند و در زیر ذره بینهای قوی این گروه چندین بار بزرگتر نمایش داده می شد.

برای اینکه مطلب روشن شود لازم است در دو قسمت بحث شود:

۱. دوره قبل از رسالت.

۲. دوره رسالت.

در دوره رسالت نیز از دو نظر باید مطلب مورد مطالعه قرار گیرد:

۱. نوشتن.

۲. خواندن.

بعدا خواهیم گفت آنچه قطعی و مسلم است و مورد اتفاق علمای مسلمین و غیر آنهاست این است که ایشان قبل از رسالت کوچکترین آشنایی با خواندن و نوشتن نداشته اند. اما دوره رسالت آن اندازه قطعی نیست. در دوره رسالت نیز آنچه مسلم تر است نوشتن ایشان است، ولی نخواندنشان آن اندازه مسلم نیست.

از برخی روایات شیعه ظاهر می شود که ایشان در دوره رسالت می خوانده اند ولی نمی نوشته اند، هر چند روایات شیعه نیز در این جهت وحدت و تطابق ندارند. آنچه از مجموع قراین و دلایل استفاده می شود این است که در دوره رسالت نیز نه خوانده اند و نه نوشته اند. برای اینکه دوره ما قبل رسالت را رسیدگی کنیم لازم است درباره وضع عموم عربستان در آن عصر از لحاظ خواندن و نوشتن بحث کنیم.

از تواریخ چنین استفاده می شود که مقارن ظهور اسلام، افرادی در آن محیط که خواندن و نوشتن می دانسته اند بسیار معدود بوده اند.



## پیدایش خط در حجاز

بلاذری در آخر فتوح البلدان آغاز پیدایش خط را در میان اعراب حجاز چنین ذکر می‌کند: (اولین بار سه نفر از قبیله (طی) (که در مجاورت شام بودند) خط (خط عربی) را وضع کردند و هجاء عربی را به هجاء سریانی قیاس کردند. بعد عده ای از اهل انبار این خط را از آن سه نفر آموختند و اهل حیره از اهل انبار فرا گرفتند.

بشر بن عبدالملک کنندی برادر اکیدر بن عبدالملک کنندی امیر دومه الجندل که نصرانی بود، در رفت و آمدهای خود به حیره خط عربی را از اهل حیره یاد گرفت. همین بشر برای کاری به مکه رفت و سفیان بن امیه (عموی ابو سفیان) و ابوقیس بن عبدمناف بن زهره او را دیدند که می‌نوشت، از او خواستند که نوشتن را به آنها تعلیم کند و او به آنها تعلیم کرد.

بعد خود بشر با این دو نفر در یک سفر تجاری به طائف رفتند، غیلان بن سلمه ثقفی در طائف خط نوشتن را از آنها آموخت. بعد بشر از آن دو نفر جدا شد و به دیار مصر رفت. عمرو بن زراره که بعد به عمرو کاتب معروف شد نوشتن را از او آموخت. سپس بشر به شام رفت و در آنجا عده زیادی از او فرا گرفتند).

ابن الندیم در الفهرست، فن اول از مقاله اولی، به قسمتی از گفته های بلاذری اشاره می‌کند<sup>(۴)</sup>. ابن الندیم از ابن عباس روایت می‌کند که اول کسری که خط عربی نوشت سه نفر از مردان قبیله بولان بودند که قبیله ای است در انبار، و اهل حیره از مردم انبار فرا گرفتند.

ابن خلدون نیز در مقدمه خویش فصل (فی ان الخط والکتابه من عداد الصنائع الانسانی ۵) قسمتی از گفته های بلاذری را ذکر و تایید می‌کند<sup>(۷)</sup>.

بلاذری با سند روایت می‌کند که هنگام ظهور اسلام در همه مکه چند نفر با سواد بودند. می

گوید:

(اسلام ظهور کرد و در قریش فقط هفده نفر صنعت نوشتن را می دانستند: عمر بن الخطاب ، علی بن ابی طالب **علیه السلام** ابن عفان ، ابو عبیده جراح ، طلحه ، یزید بن ابی سفیان ، ابو حذیفه بن ربیعہ ، حاطب بن عمرو عامری ، ابوسلمه مخزومی ، ابان بن سعید اموی ، خالد بن سعید اموی ، عبدالله بن سعد بن ابی سرح ، حویطب بن عبدالعزی ، ابوسفیان بن حرب ، معاویة بن ابی سفیان ، جہیم بن الصلت ، علاء بن الحضرمی که از ہم پیمانان قریش بودند نه از خود قریش).

بلاذری فقط یک زن قرشی را نام می برد که در دوره جاهلیت مقارن ظهور اسلام ، خواندن و نوشتن می دانست و او شفاء دختر عبدالله عدوی بود. این زن مسلمان شد و از مهاجران اولیه به شمار می رود.

بلاذری می گوئی: (این زن همان است که حفصه همسر پیغمبر را نوشتن آموخت و روزی پیغمبر اکرم به او فرمود: «**الا تعلمین حفصة رقية النملة كما علمتها الكتابة**» یعنی همچنانکه نوشتن را به حفصه آموزاندی خوب است (رقية النملة) <sup>(۸)</sup> را نیز به وی بیاموزاری).

بلاذری آنگاه چند زن از زنان مسلمان را نام می برد که در دوره اسلام ، هم م ی خواندند و هم می نوشتند ، و یا تنها می خواندند. می گوید:

(حفصه همسر پیغمبر می نوشت. ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط (از زنان مهاجر اولیه) نیز می نوشت. عایشه دختر سعد گفت پدرم به من نوشتن آموخت. کریمه دختر مقداد نیز م ی نوشت. عایشه (همسر پیغمبر) می خواند ولی نمی نوشت ، همچنین ام سلمه).

بلاذری سپس نام کساری را که در مدینه سمت دبیری رسول خدا را داشتند ذکر م ی کند ، آنگاه می گوید مقارن ظهور اسلام فقط یازده نفر از مردم اوس و خزرج (دو قبیله معروف ساکن مدینه) صنعت خط را می دانستند ، و نام آنها را هم ذکر می کند.

معلوم می شود صنعت خط ، تازه وارد محیط حجاز شده بوده است و اوضاع و احوال محیط آن روز حجاز چنان بوده که اگر کسری خواندن یا نوشتن می دانست معروف خاص و عام م ی شد.

افرادی که مقارن ظهور اسلام این صنعت را می دانستند، چه در مکه و چه در مدینه، معروف و انگشت نما، و معدود و انگشت شمار بودند، لهذا نامشان در تاریخ ثبت شد ، و اگر رسول خدا در زمره آنان می بود قطعا به این صنعت شناخته می شد و نامش در زمره آنان برده می شد، و چون اسمی از آن حضرت در زمره آنان نیست معلوم می شود به طور قطع او با خواندن و نوشتن سر و کار نداشته است.

## دوره رسالت و مخصوصاً دوره مدینه

از مجموع قرائن به دست می‌آید که رسول اکرم در دوره رسالت نیز نه خواند و نه نوشت ، ولی علمای اسلامی چه شیعه و چه سنی در این جهت وحدت نظر ندارند، بعضی استبعاد کرده اند که چگونه ممکن است وحی - که همه چیز را می‌موخته است - خواندن و نوشتن را به او نیاموخته باشد <sup>(۹)</sup>؟

در چندین روایت از روایات شیعه وارد شده که آن حضرت در دوران رسالت م ی خوانده ولی نمی نوشته است <sup>(۱۰)</sup> از آن جمله روایتی است که صدوق در علل الشرایع آورده است: (از منتهای خدا بر پیامبرش این بود که می خواند ولی نمی نوشت . هنگامی که ابوسفیان متوجه احد شد، عباس عموی پیغمبر نامه ای به آن حضرت نوشت. وقتی نامه رسید که او در یکی از باغهای اطراف مدینه بود. پیغمبر نامه را خواند ولی اصحابش را به مضمون نامه آگاه نکرد، امر کرد همه به شهر بروند. همینکه به شهر رفتند موضوع را به اطلاع آنها رسانید) <sup>(۱۱)</sup> . ولی در سیره زبیری دحلان جریان نامه عباس را بر خلاف روایت علل الشرایع نقل می کند ، می گوید:

(همین که نامه عباس به رسول خدا رسید، مهرش را باز کرد، به ابی بن کعب داد بخواند ، کعب خواند و پیغمبر دستور داد کتمان کند. پس از آن رسول خدا بر سعد بن الربیع صحاب ی معروف وارد شد و موضوع نامه عباس را با او در میان گذاشت و از او نیز خواست فعلاً موضوع را پنهان نگهدارد) <sup>(۱۲)</sup> .

بعضی معتقدند که آن حضرت در دوره رسالت، هم می خوانده و هم می نوشته است . سید مرتضی - به نقل بحار الانوار - می گوید:

(عقیده شعبی و جماعتی از اهل علم این است که رسول اکرم از دنیا نرفت مگر اینکه هم خواند و هم نوشت) <sup>(۱۳)</sup> .

سید مرتضی خود به حدیث معروف دوات و قلم (یا دوات و شانه) استناد می کند، می گوید:  
(در اخبار معتبر و در تواریخ وارد شده که آن حضرت در حین وفات فرمود دوات و شانه  
بیاورید تا برای شما دستوری بنویسم که بعد از من گمراه نشوید) <sup>(۱۴)</sup>.  
استناد به حدیث دوات و قلم استناد صحیحی نیست. این حدیث صراحت ندارد که رسول  
خدا می خواسته است با دست خود بنویسد. اگر فرض کنیم می خواسته است در حضور جمع  
فرمان بدهد بنویسند و آنها را شاهد بگیرد و به عنوان شهادت از آنها امضاء بگیرد باز تعبیر  
اینکه (می خواهم برای شما چیزی بنویسم که گمراه نشوید) صحیح است. به اصطلاح ادبی، این  
گونه تعبیرات (اسناد مجازی) است. اسناد مجازی از وجوه فصاحت است و در زبان عربی و  
غیر عربی شایع است.

## دبیران پیغمبر

از نصوص تواریخ معتبر و قدیمی اسلامی به دست می‌آید که رسول خدا در مدینه گروهی (دبیر) داشته است. این دبیران وحی خدا، سخنان پیغمبر، عقود و معاملات مردم، عهدها و پیمان نامه های رسول خدا با مشرکین و اهل کتاب، دفاتر صدقات و مالیاتها، دفاتر غنائم و اخماس و نامه های فراوان آن حضرت را به اطراف و اکناف می نوشته اند.

علاوه بر وحی خدا و سخنان شفاهی آن حضرت که نوشته شده و باقی است، عهدنامه ها و بسیاری از نامه های رسول خدا نیز در متن تاریخ ثبت شده است. محمد بن سعد در الطبقات الکبیر<sup>(۱۵)</sup> در حدود صد نامه از آن حضرت که متن اکثر آنها را آورده است نقل می کند.

برخی از این نامه ها به سلاطین و حکمرانان جهان و رؤسای قبایل و حکام دست نشانده رومی یا ایرانی خلیج فارس و سایر شخصیتهاست و مشتمل بر دعوت به اسلام است، برخی دیگر حکم بخشنامه و دستورالعمل دارد و جزء مدارک فقهی اسلام به شمار می رود، برخی دیگر به منظور کارهای دیگر است.

بسیاری از آن نامه ها معلوم است که به خط چه کسی است، کاتب نام خود را در آخر نامه قید کرده است. گویند اول کسی که این سنت را در آنجا رایج کرد که نام کاتب در آخر نامه قید شود، ابی بن کعب صحابی معروف است.

هیچیک از این نامه ها و پیمان نامه ها و دفاتر را رسول خدا به خط خود ننوشته است، یعنی یک جا نمی بینیم که گفته باشند فلان نامه را رسول خدا به خط خود نوشت. بالاتر اینکه هیچ جا دیده نمی شود که رسول خدا یک آیه قرآن را به خط خود نوشته باشد، در صورتی که کتاب وحی هر کدام به خط خود قرآری نوشته اند.

آیا ممکن است رسول اکرم خط بنویسد و آنگاه به خط خود قرآری یا سوره ای از قرآن و لا اقل آیه ای از قرآن ننویسد؟!

## نام دبیران رسول خدا در کتب تاریخ

در کتب تواریخ نام دبیران رسول خدا آمده است. یعقوبی در جلد دوم تاریخ خویش م ی گوید:

(دبیران رسول خدا که وحی، نامه ها و پیمان نامه ها را می نوشتند اینان اند: علی بن ابی طالب علیه السلام بن عفان، عمرو بن العاص، معاویة بن ابی سفیان، شرحبیل بن حسنہ، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، مغیره بن شعبه، معاذ بن جبل، زید بن ثابت، حنظلة بن الربیع ، ابی بن کعب، جهیم بن الصلت، حصین النمیری) <sup>(۱۶)</sup>.

## وظائف خاص هر یک از دبیران

مسعودی در التنبیه والاشراف تا اندازه ای تفصیل می دهد که این دبیران، هر کدام چه نوع کاری را به عهده داشته اند و نشان می دهد که این دبیران بیش از این توسعه کار داشته و نوعی نظم و تشکیلات و تقسیم کار در میان بوده است. می گوید:

(خالد ابن سعید بن العاص پیش دست رسول خدا بود، حاجتهای متفرقه ای که پیش می آمد می نوشت، همچنین مغیره بن شعبه و حصین بن نمیر. عبدالله بن ارقم و علاء بن عقبه سندهای مردم و عقود و معاملات آنها را می نوشتند.

زبیر بن العوام و جهیم بن الصلت صورت مالیات و صدقات را ضبط می کردند. حذیفه بن الیمان عهده دار نوشتن (حرازی) حجاز بود. معیقیب بن ابی فاطمه دوس ی غنائم را وارد می کرد. زید بن ثابت انصاری نامه به حکام و پادشاهان می نوشت و ضمنا سمت مترجمی رسول خدا را داشت. او زبانهای فارسی و رومی و قبطی و حبشی را ترجمه می کرد و همه اینها را در مدینه از اهل این زبانها آموخته بود<sup>(۱۷)</sup>.

حنظله بن الربیع ذخیره بود و هر وقت یکی از آنها که نام بردیم نبود او کارش را انجام می داد و به (حنظله کاتب) معروف شده بود. حنظله در زمان خلافت عمر که فتوحات اسلام ی رخ داد به (رها) رفت و در همانجا فوت کرد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح مدنی سمت نویسندگی داشت ولی بعد مرتد شد و به مشرکین پیوست.

شرحبیل بن حسنه طایخی نیز برایش نوشته است. ابان بن سعید و علاء بن الحضرم ی نیز گاه ی برایش می نوشتند. معاویه فقط چند ماه ی قبل از وفات رسول خدا برایش نویسندگی کرد. اینها کسانی هستند که رسماً مدنی عهده دار سمت (دبیری) بودند. و اما افرادی که احیانا یک یا دو نامه برایش نوشته اند و جزء دبیران پیغمبر به شمار نمی روند ما از آنها یاد نمی کنیم<sup>(۱۸)</sup>.



مسعودی در اینجا از کتاب وحی و همچنین نویسندگان پیمان نامه های رسمی مانند علی ی  
علیه السلام بن مسعود و ابی بن کعب و غیر اینها نام نبرده است، مثل اینکه خواسته است  
کساری را نام ببرد که سمت دیگری غیر از سمت کتابت وحی عهده دار بوده اند.

## رسول خدا خودش در جواب متقاضیان یک سطر نوشته است

در تواریخ و احادیث اسلامی به قضایای زیادی برمی خوریم مبری بر اینکه متقاضیان ی از دور یا نزدیک به حضور رسول اکرم می آمده اند و از ایشان تقاضای نصیحت و موعظه ای می کرده اند و آن حضرت با سخنان حکیمانه و پر مغز خود به پرسش آنها با پاسخ داده است. این سخنان فی المجلس یا بعدها نوشته شده است.

باز هم در یک جا نمی بینیم که رسول خدا خودش در جواب متقاضیان یک سطر نوشته باشد. قطعا اگر یک سطر نوشته از پیغمبر اکرم باقی می ماند، مسلمانان به عنوان تیمن و تبرک و بزرگترین افتخار برای خود و خاندان خود آن را نگهداری می کردند، همچنانکه درباره حضرت امیر علیه السلام ثمه چنین جریانه زیاد می بینیم، که قسمتی از خطوط آن بزرگواران سالها بلکه قرنها در خاندان خودشان یا در خاندان شیعیان محفوظ مانده است. همین الان قرآنهائی موجود است که منسوب به آن بزرگواران است.

جریان معروف زید بن علی بن الحسین علیه السلام بن زید و کیفیت نگهداری آنها از صحیفه سجادیه شاهد این مدعا است.

ابن الندیم در فن اول از مقاله دوم الفهرست جریان جالی نقل می کند، می گوید:

(با یکی از شیعیان کوفی که نامش محمد بن الحسین و معروف به ابن ابی بعره بود آشنا

شدم. کتابخانه ای داشت که مثل آن را ندیده ام.

او آن کتابخانه را از یک مرد شیعی کوفی دریافت کرده بود و عجیب این است که در هر

کتاب یا ورقه ای ثبت بود که به خط کی است؟ جماعتی از علما شهادت خود را بر اینکه خط، خط کی است نوشته بودند.

در آن کتابخانه خطوطی از امامین هم‌امین حسن بن علی و حسین بن علی علیهم‌السلام بود و نگهداری می‌شد، و همچنین اسناد و عهدنامه‌هایی به خط علی علیه‌السلام دبیران رسول خدا موجود بود و از آنها مراقبت می‌شد<sup>(۱۹)</sup>.

آری، تا این حد این آثار متبرکه که حفظ و نگهداری می‌شده است. چگونه ممکن است که رسول خدا حداقل یک سطر نوشته باشد و با آن عنایت عجیب مسلمین به حفظ آثار خصوصاً آثار متبرکه - باقی نمانده باشد؟!

مسأله نوشتن آن حضرت حتی در دوره رسالت، طبق قرائن و امارات منتفی است، اما مسأله خواندن آن حضرت را در دوره رسالت نمی‌توان به طور قطع منتفی دانست، هر چند دلیل کافی بر خواندن آن حضرت حتی در این دوره نداریم بلکه بیشتر قرائن از نخواندن آن حضرت حتی در این دوره حکایت می‌کند.

## جریان حدیبیه

در تاریخ زندگی رسول اکرم جریانهایی پیش آمده که روشن می‌کند آن حضرت حتی در دوره مدینه نه می‌خوانده و نه می‌نوشته است. در میان همه آنها حادثه حدیبیه به علت حساسیت خاص تاریخی از همه معروفتر است و با آنکه نقلهای تاریخی و حدیثی اختلافاتی با یکدیگر دارند، باز هم تا حدود زیادی به روشن شدن مطلب کمک می‌کند.

در ماه ذی القعدة سال ششم هجری، رسول خدا صلوسلم قطب انبیا مظهر و حج مسلمین را به سوی مکه ترک کرد، دستور داد شترهای قربانی را با علائم قربانی همراهشان سوق دهند. اما همینکه به حدیبیه - تقریباً در دو فرسخی مکه - رسیدند قریش جبهه گرفتند و مانع ورود مسلمین شدند.

با اینکه ماه حرام بود و طبق قانون جاهلیت نیز قریش حق نداشتند مانع شوند و رسول اکرم توضیح داد جز زیارت کعبه قصدی ندارم و پس از انجام اعمال برمی‌گردم، قریش موافقت نکردند. مسلمانان اصرار داشتند که به عنف وارد مکه شوند ولی رسول اکرم حاضر نشد و نخواست احترام کعبه بریزد. موافقت شد پیمان صلحی میان قریش و مسلمانان منعقد گردد. صورت پیمان صلح را پیغمبر اکرم املا می‌کرد و علی علیه‌السلام . پیغمبر اکرم فرمود بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم».

سهیل بن عمرو نماینده قریش اعتراض کرد و گفت این شعار شماست و ما با آن آشنایی نداریم، بنویسید «بسمک اللهم». رسول اکرم موافقت کرد و به علی فرمود این طور بنویس. بعد فرمود بنویس این قراردادی است که میان محمد رسول الله و قریش منعقد می‌گردد.

نماینده قریش اعتراض کرد و گفت ما تو را رسول الله نمی‌دانیم، فقط پیروان تو تو را رسول الله می‌دانند، ما اگر تو را رسول الله می‌دانستیم با تو نمی‌جنگیدیم و مانع ورود تو به مکه هم نمی‌شدیم، اسم خود و اسم پدرت را بنویس.

رسول اکرم فرمود شما مرا چه رسول الله بدانید و چه ندانید من رسول الله‌ام. سپس به علی فرمان داد که بنویس: «این پیمانی است که میان محمد بن عبدالله و مردم قریش منعقد می‌شود». اینجا بود که مسلمانان سخت برآشفتمند، و هم از این به بعد است که نقلهای تاریخی در بعضی خصوصیات با هم اختلاف دارد.

از سیره ابن هشام و صحیح بخاری «باب الشروط فی الجهاد والمصالحة مع اهل الحرب»<sup>(۲۰)</sup> برمی‌آید که این اعتراض قیل از نوشتن کلمه «رسول الله» صورت گرفت و همان وقت رسول اکرم موافقت فرمود که به جای «محمد رسول الله»، «محمد بن عبدالله» نوشته شود.

ولی از بیشتر نقلها برمی‌آید که این اعتراض وقتی صورت گرفت که علی علیه‌السلام را نوشته بود و پیغمبر از علی علیه‌السلام که این کلمه را محو کند و علی از اینکه با دست خود آن کلمه مبارک را محو کند معذرت خواست. در اینجا باز نقلها مختلف می‌شود: روایات شیعه اتفاق دارند که پس از امتناع علی علیه‌السلام به دست خود این کلمه مبارک را محو کند، پیغمبر خود محو کرد و سپس علی علیه‌السلام «محمد بن عبدالله».

در بعضی از این روایات و همچنین در بعضی از روایات اهل سنت تصریح دارد که پیغمبر از علی علیه‌السلام که کلمه را نشان دهد و گفت دست مرا روی کلمه بگذار تا خودم محو کنم. علی علیه‌السلام کرد. پیغمبر خودش با دست خود کلمه «رسول الله» را محو کرد و آنگاه علی علیه‌السلام آن نوشت «بن عبدالله». پس نویسنده علی علیه‌السلام پیغمبر، بلکه طبق این نقلها که هم از طریق شیعه است و هم از طریق اهل سنت، پیغمبر اکرم نه می‌خوانده و نه می‌نوشته است.

در کتاب قصص قرآن ابوبکر عتیق نیشابوری سوراآبادی که برگرفته‌ای است از تفسیر وی بر قرآن و در قرن پنجم تألیف یافته و به زبان پارسی است، جریان حدیبیه را نقل می‌کند تا آنجا که سهیل بن عمرو نماینده قریش به کلمه «رسول الله» اعتراض کرد. می‌گوید: «گفت (سهیل بن عمرو) چنین نبی: «هذا ما صالح علیه محمد بن عبدالله سهیل بن عمرو».

رسول صلی و کفلق مر علی و رسول الله بحای. علی را از دل بر نیامد که رسول الله  
 بمحودی. هر چند که رسول می گفت، علی می پیچید. رسول صلی و کفلق مر علی و رسول الله بحای.  
 تا من بمحایم، زانکه رسول صلی و امیلم بود بنامه رسول الله بحای علی و کفلق مر رسول بر آن نهاد  
 رسول الله صلی و سلم و کفلق مر علی و رسول الله بحای بود نیست.»

یعقوبی نیز در تاریخ خود می نویسد: پیغمبر به علی امر کرد که به جای «رسول الله» «بن  
 عبدالله» بنویسد. در صحیح مسلم نیز پس از آنکه می نویسد علی از محو کردن امتناع کرد ،  
 می نویسد: (پیغمبر اکرم فرمود) «فارنی مکانها» فراه مکانها فمحاها و کتب ابن عبدالله. به علی  
 گفت جای کلمه را به من نشان بده، علی نشان داد. پیامبر محو کرد و نوشت «محمد بن  
 عبدالله»<sup>(۲۱)</sup>.

در این روایت از طرفی می نویسد پیغمبر در محو کردن از علی کمک خواست ، از طرف  
 دیگر می نویسد پیغمبر محو کرد و نوشت. ممکن است در ابتدا به نظر برسد که پس از محو ،  
 خود پیغمبر اکرم نوشت، ولی مسلماً مقصود ناقل حدیث این است که علی نوشت، زیرا در متن  
 خود حدیث آمده است که پیغمبر برای محو از علی کمک خواست.

از تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و از روایت دیگر بخاری در باب الشروط تقریباً به صراحت  
 استفاده می شود که کلمه دوم را خود پیغمبر به خط خود نوشت، زیرا نوشته اند «فاخذ رسول  
 الله و کتب» یعنی پیغمبر از علی گرفت و خود نوشت. در عبارت طبری و ابن اثیر یک جمله  
 اضافه دارد به این ترتیب: «فاخذ رسول الله و لیس یحسن ان یکتب فکتب». رسول خدا از  
 علی گرفت و در حالی که نوشتن را نمی دانست، نوشت.

روایت طبری و ابن اثیر تأیید می کند که رسول خدا نمی نوشته است و در حدیثی به طور  
 استثنائی نوشته است.

این روایت شاید نظر کسانی را تأیید کند که می‌گویند پیغمبر به تعلیم الهی اگر می‌خواست بنویسد می‌توانست بنویسد ولی نمی‌نوشت، همچنانکه پیغمبر هرگز شعر نسرود و حتی شعر دیگری را نیز قرائت نکرد.

احیانا اگر تک بیتی از دیگری می‌خواست بخواند، آن را «حل» می‌کرد، یعنی کلمات را مقدم و مؤخر و یا در الفاظ شعر کم و زیاد می‌کرد که از صورت شعری خارج شود، زیرا خداوند شعر را شایسته مقام او نمی‌دانست: «وما علمناه الشعر وما ينبغي له ان هو الا ذكر و قرآن مبین» (۲۲).

به طوری که ملاحظه می‌شود نقلها در جریان حدیبیه یکنواخت نیست، و هر چند از بعضی نقلها استفاده می‌شود که در آن جریان، کلمه «بن عبدالله» را که به منزله جزئی از امضای آن حضرت شمرده می‌شود به دست خود نوشته است، ولی همان نقلها تأیید می‌کند که جنبه استثنائی داشته است.

در اسد الغابه ذیل احوال تمیم بن جراشه ثقفی داستانی از او نقل می‌کند که به صراحت می‌فهماند پیغمبر اکرم حتی در دوره رسالت نه می‌خوانده و نه می‌نوشته است، می‌گوید: «من و گروهی از تقیف بر پیغمبر وارد شدیم و اسلام اختیار کردیم. از او خواستیم قراردادی با ما امضا کند و شروط ما را بپذیرد. پیغمبر اکرم فرمود هر چه می‌خواهید بنویسید، بیاورید ببینم.

ما می‌خواستیم شرط کنیم که ربا و زنا را به ما اجازه دهد. چون خودمان نمی‌توانستیم بنویسیم به علی بن ابی طالب مراجعه کردیم. علی چون دید ما چنین شرطی داریم از نوشتن امتناع کرد. از خالد بن سعید بن العاص تقاضا کردیم.

علی به او گفت می‌دانی از تو می‌خواهند که چه بنویسی؟ او گفت من چکار دارم؟ هر چه آنها گفتند من می‌نویسم، بعد که نزد پیغمبر بردند خودش می‌داند چه کند. خالد آن را نوشت و نزد پیغمبر بردیم. پیغمبر به یک نفر دستور داد آن را بخواند.

همینکه به (ربا) رسی گفت دست مرا روی کلمه ربا بگذار. او دست پیغمبر را روی آن کلمه گذاشت و پیغمبر با دست خود آن را محو کرد و این آیه قرآن را خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (۲۳).

شنیدن این آیه به روح ما ایمان و اطمینان بخشید. قبول کردیم ربا نخوریم. آن شخص که نامه را می خواند ادامه داد، به موضوع «زنا» رسید. باز پیغمبر دست خویش را روی آن کلمه

گذاشت و خواند ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً...﴾ (۲۴) (۲۵).



## ادعای عجیب

عجیب این است که طبق آنچه چهار سال پیش بعضی از مجلات و نشریات ایران نوشتند<sup>(۲۶)</sup>

یکی از دانشمندان مسلمان هند به نام دکتر سید عبداللطیف که اهل حیدرآباد هند است و ریاست انستیتوی مطالعات فرهنگی درباره هند و شرق نزدیک، و همچنین ریاست آکادمی مطالعات اسلامی حیدرآباد را به عهده دارد، در یکی از کنفرانسهای اسلام ی هند سخنران ی مبسوطی در این زمینه کرده و به زبان انگلیسی منتشر کرده و مدعی شده که رسول خدا حت قبل از دوره رسالت می خوانده و می نوشته است!

انتشار گفته های آقای دکتر سید عبداللطیف هیجان خاصی در میان خوانندگان ایرانی ایجاد کرد و مراجعات و پرسشهای زیادی همان وقت از مقامات مربوطه در این باره م ی شد . اینجانب همان وقت یک سخنرانی کوتاهی برای دانش آموزان در این زمینه ایراد کرد. از نظر علاقه ای که همان وقت در عموم احساس می شد و هم از نظر اینکه در سخنان آقای دکتر سید عبداللطیف چیزهایی هست که از یک محقق بعید است، ما سخنان ایشان را نقل و نقد می کنیم. ایشان مدعی شده اند که:

۱. علت اینکه گفته شده رسول اکرم نه می خوانده و نه می نوشته است، فقط اشتباهی است که مفسران در تفسیر کلمه (امی) کرده اند. این کلمه در سوره اعراف در آیه ۱۵۶ و ۱۵۷ در وصف رسول اکرم آمده است. در آیه ۱۵۶ می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ﴾

آناری که فرستاده ای را که پیامبری امی است، پیروی می کنند.

در آیه ۱۵۷ می فرماید:

﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيَّ﴾

به خدا و فرستاده اش پیامبر امی ایمان بیاورید.

ایشان می گویند مفسران پنداشته اند که معنی (امی) درس ناخوانده است ، در صورتی که معنی (امی) این نیست.

۲. در قرآن آیات دیگری هست که به صراحت می فهماند رسول خدا، هم می خوانده و هم می نوشته است.

۳. برخی از احادیث معتبر و نقلهای تاریخی به صراحت خواندن و نوشتن رسول خدا را ثبت کرده است.

اینهاست خلاصه ادعای مشار الیه. ما به ترتیب این سه قسمت را بحث و انتقاد می کنیم.

آیا منشأ اعتقاد به درس ناخواندگی پیغمبر تفسیر کلمه (امی) بوده است؟

ادعای این دانشمند که می گوید منشأ اعتقاد مسلمانان به درس ناخواندگی پیغمبر فقط

تفسیر کلمه (امی) بوده است بی اساس است، زیرا:

اولاً، تاریخ عرب و مکه مقارن ظهور اسلام گواه قاطع بر درس ناخواندگی پیغمبر است. قبلاً توضیح داده ایم که وضع خواندن و نوشتن در محیط حجاز، مقارن ظهور اسلام، آنچنان محدود بوده است که نام فرد فرد کسانی که با این صنعت آشنا بودند به واسطه کثرت اشتها در متون تواریخ ثبت شده است و احدی پیغمبر را جزء آنان به شمار نیاورده است.

فرضا در قرآن اشاره و یا تصریحی به این مطلب نمی بود، مسلمین مجبور بودند به حکم تاریخ قطعی قبول کنند که پیغمبرشان درس ناخوانده بوده است.

ثانیاً، در خود قرآن آیه دیگری هست که از آیات سوره اعراف که در آنها کلمه (امی) به کار رفته است صراحت کمتری ندارد. مفسران اسلامی در مفهوم کلمه امی که در آیات سوره اعراف هست کم و بیش اختلاف نظر دارند، ولی در مفهوم این آیه از نظر دلالت بر درس ناخواندگی پیغمبر اکرم هیچ گونه اختلاف نظر ندارند.

آن آیه این است:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ لَمُبْطِلُونَ﴾ (۲۷).

تو پیش از نزول قرآن هیچ نوشته ای را نمی خواندی و با دست راست خود (که وسیله نوشتن است) نمی نوشتی. و اگر قبلاً می خواندی و می نوشتی، یاوه گویان شک و تهمت به وجود می آوردند.

این آیه صراحت دارد که پیغمبر قبل از رسالت نه می خوانده و نه می نوشته است. مفسران اسلامی عموماً این آیه را همین طور تفسیر کرده اند. اما مشارالیه مدعی است که در تفسیر این آیه نیز اشتباه شده است، مدعی است کلمه (کتاب) در این آیه اشاره به کتابهای مقدس است از

قبیل تورات و انجیل، مدعی است این آیه می گوید تو قبل از نزول قرآن با هیچ کتاب مقدسی آشنا نبودی، زیرا این کتابها به زبان عربی نبود، و اگر آن کتابها را که به زبان غیر عربی است خوانده بودی مورد شک و تهمت یاوه گوین واقع می شدی.

این ادعا صحیح نیست. (کتاب) در لغت عربی، بر خلاف مفهوم رایج امروز این کلمه در زبان فارسی، به معنی مطلق نوشته است، خواه نامه باشد یا دفتر، مقدس و آسمانی باشد یا غیر مقدس و غیر آسمانی. در قرآن کریم این کلمه مکرر استعمال شده است: گاهی در مورد نامه ای که میان دو نفر مبادله می شود به کار رفته است، مانند آنچه درباره ملکه سبا آمده است:

﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ \* إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ﴾ (۲۸).

ای بزرگان! نامه ای گرامی به من رسیده است. نامه از سلیمان است. و گاهی در مورد قراردادی که به عنوان سند میان دو نفر مبادله می شود استعمال شده است:

﴿وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ﴾ (۲۹).

بردگاری که مایل اند طبق یک قرارداد، خود را آزاد کنند، تقاضای آنان را بپذیرید و با آنها قرارداد مبادله کنید.

و گاهی در مورد الواح غیبی و حقایق ملکوتی که حکایت علمی از حوادث جهان دارند به کار رفته است:

﴿وَلَا رَظْظٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (۳۰).

هیچ تر و یا خشکی نیست مگر آنکه در نوشته ای روشن مضبوط است. در قرآن کریم تنها در مواردی که کلمه (اهل) به این کلمه اضافه شده و (اهل الكتاب) گفته شده است، اصطلاح خاصی منظور شده است.

اهل کتاب یعربی پیروان یکی از کتب آسمانی. در سوره نساء آیه ۱۵۳ چنین می فرماید:

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ﴾

پیروان کتاب آسمانی، از تو می خواهند که از آسمان نامه ای بر آنها فرود آوری.

در این آیه این کلمه دو نوبت ذکر شده است: یک نوبت با کلمه اهل و یک نوبت تنها. آنجا که کلمه اهل به این کلمه اضافه شده است مقصود کتاب آسمانی است، و آنجا که تنها ذکر شده یک نامه ساده است.

بعلاوه، جمله ﴿وَلَا تَخْطُئْهُ بِيَمِينِكَ﴾ خود قرینه است که مقصود این است: (تو نه می خواندی و نه می نوشتی، و اگر خواندن و نوشتن می دانستی تو را متهم می کردند که از جای دیگر گرفته و نوشته ای اما چون تو نه خواندن می دانستی و نه نوشتن، پس جایی برای این تهمت نیست).

اما اگر مقصود این باشد که تو کتابهای مقدس را چون به زبان دیگر است نخوانده ای، معری آیه این خواهد بود: (تو قبلاً به زبانهای دیگر نمی خواندی و به آن زبانها نمی نوشتی) و البته معری درستی نیست، زیرا تنها خواندن آن کتابها با آن زبانها کافی بود برای تهمت. لازم نبود که حتماً با آن زبانها بتواند بنویسد، همین قدر که با آن زبانها می خواند، ولو با زبان خودش می نوشت، کافی بود که مورد تهمت قرار گیرد.

آری، در اینجا نکته ای هست که ممکن است مؤید نظر آقای دکتر سید عبداللطیف باشد، هر چند خود وی متذکر این نکته نشده است، هیچیک از مفسران نیز به آن توجه نکرده اند. در این آیه کریمه کلمه (تتلوا) به کار رفته است که از ماده (تلاوت) است. تلاوت همچنانکه راغب در مفردات گفته، اختصاص دارد به قرائت آیات مقدس، بر خلاف کلمه (قرائت) که اعم است. پس هر چند کلمه (کتاب) اعم است از کتاب مقدس و غیر مقدس، اما کلمه (تتلوا) اختصاص دارد به قرائت آیات مقدس.

ولای ظاهراً علت اینکه در اینجا کلمه (تتلوا) به کار رفته است این است که مورد بحث، قرآن است و از لحاظ (مشاکله) که جزء صنایع بدیعیه است در مورد قرائت سایر چیزها نیز این کلمه به کار رفته است، مثل این است که چنین گفته باشد: (تو اکنون قرآن تلاوت می کنی، ولی قبل از قرآن هیچ نوشته ای را تلاوت نمی کردی).

آیه دیگری که مشعر بر درس ناخواندگی رسول اکرم است آیه ۵۲ از سوره شوری است:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن﴾

ما قرآن را که روح و حیات است، از (امر) خود بر تو وحی کردیم. تو قبلاً نمی دانستی نوشته چیست، ایمان چیست.

این آیه می گوید تو قبل از نزول وحی با کتاب و نوشته آشنا نبودی. آقا ی دکتر سید عبداللطیف از این آیه ذکری به میان نیاورده است. ممکن است بگوید مقصود از کلمه (کتاب) در این آیه نیز متون مقدس است که به زبان غیر عربی بوده است. جواب همان است که در آیه پیش گفتیم.

مفسران اسلامی به دلیلی که بر ما روشن نیست گفته اند مقصود از کتاب ، خصوص قرآن است. بنابراین تفسیر این آیه از مورد استدلال خارج است.

ثالثاً، مفسران اسلامی هرگز در مفهوم کلمه امی وحدت نظر نداشته اند ، در صورتی که درباره درس ناخواندگی و آشنا نبودن رسول اکرم قبل از رسالت با خواندن و نوشتن ، همواره وحدت نظر میان همه مفسران بلکه میان جمیع علمای اسلام وجود داشته است ، و این خود دلیل قاطعی است که منشأ اعتقاد مسلمین به درس ناخواندگی رسول اکرم تفسیر کلمه (امی) نبوده است. اما مفهوم کلمه (امی):

## مفهوم کلمه امی

مفسران اسلامی کلمه امی را سه جور تفسیر کرده اند:

### الف. درس ناخوانده و نا آشنا به خط

و نوشته اکثریت طرفدار این نظرند و یا لا اقل این نظر را ترجیح می دهند. طرفداران این نظر گفته اند این کلمه منسوب به (ام) است که به معری مادر است. امی یعنی کسی که به حالت مادرزادی از لحاظ اطلاع بر خطوط و نوشته ها و معلومات بشری باقی مانده است، و یا منسوب به (امت) است، یعنی کسی که به عادت اکثریت مردم است، زیرا اکثریت توده، خط و نوشتن نمی دانستند و عده کمی می دانستند، همچنانکه (عامی) نیز یعنی کسی که مانند عامه مردم است و جاهل است<sup>(۳۱)</sup>.

بعضی گفته اند یکی از معاری کلمه (امت) خلقت است و (امی) یعنی کسی که بر خلقت و حالت اولیه که بی سواد است باقی است و به شعری از (اعشری) استناد شده است<sup>(۳۲)</sup>، و به هر حال، چه مشتق از (ام) باشد و چه از (امت)، و (امت) به هر معری باشد، معری این کلمه درس ناخوانده است.

### ب. اهل ام القری

طرفداران این نظر این کلمه را منسوب به (ام القری) یعنی مکه دانسته اند. در سوره انعام آیه ۹۳ از مکه به (ام القری) تعبیر شده است:

﴿وَلِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾

برای اینکه تو به مکه و آنان که در اطراف مکه هستند اعلام خطر کنی.

این احتمال نیز از قدیم الایام در کتب تفسیر آمده است<sup>(۳۳)</sup> و در چندین حدیث از احادیث شیعه این احتمال تأیید شده است، هر چند خود این حدیثها معتبر شناخته نشده است و گفته شده و ریشه اسرائیلی دارد<sup>(۳۴)</sup>.

این احتمال به ادله ای رد شده است (۳۵):

یکی اینکه کلمه (ام القرى) اسم خاص نیست و بر مکه به عنوان یک صفت عام نه یک اسم خاص اطلاق شده است. ام القرى يعرى مرکز قریه ها. هر نقطه ای که مرکز قریه هائی باشد ام القرى خوانده می شود. از آیه دیگر از قرآن که در سوره قصص آیه ۵۹ آمده است معلوم می شود که این کلمه عنوان وصفی دارد نه اسمی:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا﴾

پروردگار تو چنین نیست که مردم قریه هائی را هلاک کند مگر آنکه قبلا پیامبری در مرکز آن قریه ها بفرستد و حجت را بر آنها تمام کند. معلوم می شود در زبان قرآن هر نقطه ای که مرکز یک منطقه باشد ام القرای آن منطقه است

(۳۶)

دیگر اینکه این کلمه در قرآن به کساری اطلاق شده است که مکی نبوده ان د. در سوره آل عمران آیه ۲۰ می فرماید:

﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ﴾

بگو به اهل کتاب و به امیین (اعراب غیر یهودی و نصرانی) آیا تسلیم خدا شدید؟ پس معلوم می شود در عرف آن روز و در زمان قرآن به همه اعرابی که پیرو یک کتاب آسمانی نبودند، (امیین) گفته می شده است.

بالا تر اینکه این کلمه حتی به عوام یهود که سواد و معلوماتی نداشتند با اینکه اهل کتاب شمرده می شدند نیز اطلاق شده است، چنانکه در سوره بقره آیه ۷۸ می فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي﴾

بعضی از فرزندان اسرائیل امی هستند، از کتاب خود اطلاع ی ندارند مگر یک سلسله خیالات و اوهام.



بدیهی است یهودیاری که قرآن آنان را (امی) خوانده است، اهل مکه نبوده اند، غالباً ساکن مدینه و اطراف مدینه بوده اند.

سوم اینکه اگر کلمه ای منسوب به ام القری باشد طبق قاعده ادبی باید به جای (امی)، (قروی) گفته شود، زیرا طبق قاعده باب نسبت در علم صرف، در نسبت به مضاف و مضاف الیه، خاصه آنجا که مضاف، کلمه (اب) یا (ام) یا (ابن) یا (بنت) باشد به مضاف الیه نسبت داده می شود نه به مضاف. چنانکه در نسبت به ابوطالب، ابوحنیفه، بری تمیم طالی، حنفی، تمیم ی گفته می شود.

### ج. مشرکین عرب

که تابع کتاب آسمانی نبودند این نظریه نیز از قدیم الایام میان مفسران وجود داشته است . در مجمع البیان ذیل آیه ۲۱ سوره آل عمران که (امیین) در مقابل اهل کتاب قرار گرفته است ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ﴾، این نظر را به صحابی و مفسر بزرگ عبدالله بن عباس نسبت می دهد و در ذیل آیه ۷۸ از سوره بقره از ابو عبیده نقل می کند ، و از ذیل آیه ۷۵ آل عمران بر می آید که خود طبرسی همین معری را در مفهوم آن آیه انتخاب کرده است. زمخشری در کشاف نیز این آیه و آیه ۷۵ آل عمران را همین طور تفسیر کرده است . فخر رازی این احتمال را در ذیل آیه ۷۸ بقره و آیه ۲۰ آل عمران نقل می کند. ولی حقیقت این است که این معری، یک معری جداگانه غیر از معری اول نیست، یعنی چنین نیست که هر مردمی که پیرو یک کتاب آسمانی نباشند به آنها (امی) گفته شود هر چند آن مردم تحصیل کرده و با سواد باشند. این کلمه به مشرکین عرب از آن جهت اطلاق شده است که مردمی بی سواد بوده اند.

آنچه مناط استعمال این کلمه درباره مشرکین عرب است نا آشنای آنها به خواندن و نوشتن بوده نه پیروی نکردن آنها از یکی از کتب آسمانی.

لهذا آنجا که این کلمه به صورت جمع آمده و به مشرکین عرب اطلاق شده است این احتمال ذکر شده، اما آنجا که مفرد آمده است و بر رسول اکرم اطلاق شده است احدی از مفسران نگفته که مقصود این است که آن حضرت پیرو یکی از کتابهای آسمانی نبوده است. در آنجا بیش از دو احتمال به میان نیامده است: یکی نا آشنا بودن آن حضرت با خط، دیگر اهل مکه بودن، و چون احتمال دوم به ادله قاطعی که گفتیم مردود است، پس قطعاً آن حضرت از آن جهت امی خوانده شده است که درس ناخوانده و خط نانوشته بوده است.

## نقل سخنان دکتر سید عبداللطیف در مفهوم کلمه امی

در اینجا احتمال چهارم در مفهوم این کلمه داده می شود و آن این است که این کلمه به معری ناآشنایی با متون کتابهای مقدس باشد. این احتمال به معری ناآشنایی با متون کتابهای مقدس باشد. این احتمال همان است که آقای دکتر سید عبداللطیف از پیش خود اختراع کرده و احیاناً آن را با معری سومی که ذکر کردیم و از مفسران قدیم نقل کردیم، خلط کرده است. مشارالیه می گوید:

(کلمات (امی) و (امیون) در قرآن در چند جای مختلف به کار رفته است، اما همیشه و همه جا فقط یکی معری از آن مستفاد می شود. کلمه امی در لغت اصلاً به معری کودک نوزادی است که از بطن مادر متولد می شود و با اشاره به همین حالت حیات و زندگی است که کلمه امی را با معری ضمن آن به معری کسری که نمی تواند بخواند و بنویسد تعبیر کرده اند.

کلمه امی همچنین به معری کسری است که در (ام القری) زندگی می کرده است. ام القری یعنی مادر شهرها، شهر پایتخت و عمده، و این صفتی بود که اعراب زمان پیغمبر برای شهر مکه قائل بودند. بنابراین کسری که اهل مکه بود امی نیز نامیده می شد.

یک مورد استعمال دیگر کلمه امی برای کسری است که با متنهای قدیم سامی آشنایی نداشته است. و از پیروان دیانت یهود یا دین مسیح که در قرآن به عنوان (اهل الکتاب) نامیده شده اند، نبوده است.

در قرآن کلمه (امیون) برای اعراب پیش از اسلام که کتاب مقدسی نداشته اند و پیرو تورات و انجیل هم نبوده اند، به کار رفته است و در مقابل کلمه (اهل الکتاب) قرار می گرفته است. در حالی که برای کلمه امی اینهمه معاری مختلف وجود دارد معلوم نیست چرا مفسران و مترجمان قرآن، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، فقط معری ابتدایی یعنی نوزاد چشم و گوش

بسته را گرفته اند و آن را به بی سواد و جاهل تعبیر کرده اند و در نتیجه اهل مکه پیش از اسلام را نیز امیون یا گروهی بی سواد معرفی کرده اند؟! (۳۷)

## نقد سخنان مشار الیه

اولاً، از قدیمترین ایام، مفسران اسلامی کلمه امی و امیون را سه جور تفسیر کرده اند و لااقل احتمالات سه گانه ای درباره آن ذکر کرده اند. مفسران اسلامی بر خلاف ادعای آقای دکتر سید عبداللطیف فقط به یک معنی نچسبیده اند.

ثانیاً، هیچ کس نگفته است که کلمه امی به معنی نوزاد چشم و گوش بسته است که معنی ضمیری آن کسری باشد که نمی تواند بخواند و بنویسد.

این کلمه اساساً در مورد نوزاد به کار نمی رود، در مورد بزرگسالی به کار می رود که از لحاظ فن خواندن و نوشتن به حالتی است که از مادر زاده شده است، به اصطلاح علمای منطق مفهوم (عدم و ملکه) دارد. منطقیین اسلامی همواره این کلمه را به عنوان یکی از مثالهای عدم و ملکه در کتب منطق ذکر می کرده اند.

ثالثاً، اینکه می گوید یکی از معاری این کلمه این بوده که با متنها ی قدیم سامی آشنای نداشته باشد، صحیح نیست. آنچه از اقوال قدمای مفسرین و اهل لغت استفاده می شود این است که این کلمه در حالت جمع (امیین) به مشرکین عرب گفته می شده است در مقابل اهل کتاب، به این علت که غالباً مشرکین عرب بی سواد بودند، و ظاهراً این عنوان تحقیر آمیز را یهودیان و مسیحیان به آنها داده بودند.

ممکن نیست مردمی فقط به خاطر اینکه با زبان و کتاب مخصوصی آشنایی ندارند ولی به زبان خودشان بخوانند و بنویسند به آنها (امیین) گفته شود، زیرا به هر حال ریشه این کلمه بنابراین تفسیر نیز کلمه (ام) یا (امت) است و مفهوم باقی بودن به حالت اولی و مادرزادی را می رساند.

و اما علت اینکه این کلمه از ریشه ام القرى شناخته نشده است با اینکه به صورت احتمال همواره آن را ذکر می کرده اند، اشکالات فراوانی است که در این معرّی وجود داشته است و قبلاً بیان شد.

پس تعجب این دانشمند هندی بیجا است.

مؤید این مدعا این است که در برخی استعمالات دیگر این کلمه که در روایات یا تواریخ ضبط شده است مفهومی جز (درس ناخوانده) ندارد. در بحار الانوار جلد ۱۶ چاپ جدید می نویسد از خود پیغمبر اکرم روایت شده است:

«نحن امة امیة لا نقرء ولا نکتب».

ما قومی امی هستیم که نه می خوانیم و نه می نویسیم.

ابن خلکان در جلد ۴ تاریخ خود ذیل احوال محمد بن عبدالملک معروف به (ابن الزیات) وزیر معتصم و متوکل می نویسد:

(وی قبلاً جزء دبیران معتصم خلیفه عباسی بود و وزارت را احمد بن شاذی بصری به عهده داشت. روزی نامه ای برای معتصم رسید و وزیر آن نامه را برای خلیفه قرائت کرد. در آن نامه کلمه (کلاء) آمده بود. معتصم که از معلومات بهره ای نداشت از وزیر پرسید: کلاء چیست؟ وزیر هم نمی دانست. معتصم گفت: (خلیفة امی و وزی عامی) یعنی خلیفه ای درس نخوانده و وزیری جاهل.

آنگاه گفت بگوئید یکی از دبیران بیاید. ابن الزیات حاضر بود و آمد. این کلمه را با چند کلمه دیگر که قریب المعرّی بودند معرّی کرد و تفاوت آنها را گفت. همین امر مقدمه وزارت ابن الزیات شد).

معتصم که به لغت عامه سخن می گفته است، از کلمه (امی)، درس ناخوانده قصد کرده است. نظامی می گوید:

احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته فتراک اوست ام ی گویا به زبان فصیح  
از الف آدم و میم مسیح همچو الف راست به عهد وفا اول و آخر شده بر انبیا.

آیا از قرآن استفاده می شود که رسول اکرم می خوانده و می نوشته است؟

آقای دکتر سید عبداللطیف مدعی است از بعضی از آیات قرآن صراحتاً می توان فهمید که آن حضرت، هم می خوانده و هم می نوشته است، از آن جمله آیه ۱۶۳ از سوره آل عمران است:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

خداوند بر مؤمنان منت نهاد آنگاه که پیغمبری در میان آنها برانگیخت که آیات خدا را بر آنها تلاوت می کند و آنها را پاکیزه می گرداند و به آنها کتاب و حکمت می آموزد، و همانا آنها پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.  
ایشان می گویند:

(بنا بر تصریح قرآن، نخستین وظیفه پیغمبر آن بود که قرآن را به پیروانش تعلیم دهد و مسلم است که حداقل شایستگی برای کسری که بخواهد کتاب یا محتویات کتاب و دانش یک کتاب را به دیگران تعلیم دهد، باز هم مطابق تصریح خود قرآن، آن است که بتواند قلم را به کار بندد یا دست کم آنچه را با قلم نوشته شده بخواند) <sup>(۳۸)</sup>.

این استدلال، به نظر عجیب می آید:

اولاً، آنچه مورد اتفاق مسلمین است و مشارالیه می خواهد خلاف آن را ثابت کند این است که رسول اکرم قبل از رسالت نه می خوانده و نه می نوشته است. حداکثر این استدلال این است که ایشان در دوره رسالت می خوانده و می نوشته اند چنانکه عقیده سید مرتضی و شعبی و جماعتی دیگر بر این است.

پس مدعای آقای دکتر سید عبداللطیف اثبات نمی شود.



ثانیا، از نظر دوران رسالت نیز این استدلال ناتمام است. توضیح اینکه در برخی از تعلیمات مانند تعلیماتی که به نوآموز می دهند که خواندن و نوشتن به او بیاموزند، یا در تعلیم ریاضیات و امثال آن، احتیاج به قلم و کاغذ و رسم و تخته سیاه و غیره هست و خود معلم باید عمل کند تا دانش آموز یا دانشجو یاد بگیرد، اما تعلیم حکمت و اخلاق و حلال و حرام که کار پیغمبران است نیازی به قلم و کاغذ و رسم و تخته سیاه ندارد.

مشائین از حکما را از آن جهت (مشائین) گفته اند که معلم در حالی که راه می رفت و قدم می زد به دانشجویان تعلیم می کرد. البته برای شاگردان که بخواهند ضبط کنند و فراموششان نشود لازم است بنویسند. لذا رسول خدا همواره توصیه می کرد که سخنانش را ضبط کنند و بنویسند. می فرمود: (قیدوا العلم) دانش را در بند کنید. گفتند: چگونه در بند کنیم؟ فرمود: بنویسید<sup>(۳۹)</sup>.

می فرمود:

«نضر الله عبدا سمع مقالتي فوعاها و بلغها من لم يسمعها»<sup>(۴۰)</sup>.

خداوند خرم کند بنده ای را که سخن مرا بشنود و ضبط کند و به آن که نشنیده است ابلاغ نماید.

در حدیث است که رسول خدا سه نوبت پشت سر هم فرمود: خدایا! جانشینان مرا رحمت کن. گفتند: یا رسول الله جانشینان شما کیانند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می آیند و گفته مرا و سنت مرا می گیرند و به مردم دیگر تعلیم می کنند<sup>(۴۱)</sup>.

ایضا می فرمود:

«من حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه و ان یعلمه الكتابة و ان یزوجه اذا بلغ»<sup>(۴۲)</sup>.

از حقوق فرزند بر پدر این است که نام نیک برایش انتخاب کند، نوشتن به او بیاموزاند، و وقتی که بالغ شد همسر برایش انتخاب کند.  
قرآن کریم در کمال صراحت می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ﴾

(۴۳)

ای اهل ایمان! هنگامی که نسبت به یکدیگر تعهداتی برای مدت معینی پیدا می کنید آن را بنویسید. باید نویسنده ای به درستی و انصاف و عدالت آن را بنویسد.

### سبب پیدایش (نهضت قلم)

لهدا به دستور خدا و پیامبرش لازم شد مسلمانان به خاطر حفظ آثار دینی شان، و هم برای ادای حقوق فرزندان شان، و هم برای انتظام دنیاشان به صنعت شریف نوشتن و خواندن همت بگمارند.

همین جهت سبب شد که (نهضت قلم) به وجود آید، آنچنان نهضتی که همان مردمی که افراد باسوادشان انگشت شمار بودند، آنچنان رو به علم و دانش و خواندن و نوشتن آوردند که گروهی از آنها در مدینه چند زبان را آموختند و توانستند پیام اسلام را با زبانهای گوناگون به سراسر جهان ابلاغ نمایند.

در تواریخ می خوانیم که اسرای بدر را پیغمبر با گرفتن فدیة آزاد کرد. برخی از آنها که فقیر بودند بدون فدیة آزاد شدند و برخی که تعلیم خط می دانستند با آنها قرارد کرد که هر کدامشان ده نفر از کودکان مدینه را خط نوشتن بیاموزانند و آنگاه آزاد شوند<sup>(۴۴)</sup>. آری، پیغمبر تا این حد اصرار داشت که این صنعت رایج شود و مسلمانان به دانش و آموختن رو آورند، ولی هیچ یک از اینها ایجاب نمی کند که شخص رسول اکرم نیازی داشته باشد که برای تعلیم و تبلیغ مردم از خواندن و نوشتن استفاده کند. معظم له می گوید:

(خداوند در اول سوره، از قلم و نوشتن یاد کرده. آیا این آیات صریح و روشن دلیل نیست که پیغمبر اسلام خواندن و نوشتن می دانسته و با کتاب و قلم سر و کار داشته؟... چگونه ممکن است پیغمبر اکرم مردم را به علم و سواد و نوشتن تشویق کند و خودش به خواندن و نوشتن اعتنائی نداشته باشد، در صورتی که همیشه در کارها پیشقدم بوده است)<sup>(۴۵)</sup>. این استدلال نیز عجیب است.

البته این آیات دلیل بر این است که خداوند که این آیات را بر بنده ای برای هدایت بندگانش نازل کرده و هم پیغمبر که این آیات بر قلب مقدسش فرود آمده ، ارزش خواندن و نوشتن را برای بشر می دانسته اند، اما این آیات نه دلیل بر این است که خداوند با خواندن و نوشتن و قلم و کاغذ سر و کار دارد و نه پیغمبر.

می گوید: (پیغمبر اکرم در همه دستورها که می داده پیشقدم بوده، چگونه این دستور را داده و خود عمل نکرده است؟) درست مثل این است که بگوییم پزشک که نسخه ای به بیمار می دهد اول باید خودش آن نسخه را به کار بندد.

بدیهی است اگر پزشک بیمار گردد و همان نیازی که بیماران به دوا پیدا می کنند پیدا کند ، خودش قبل از دیگران نسخه خود را به کار می بندد، اما اگر بیمار نشد و نیاز پیدا نکرد چطور؟

باید ببینیم پیغمبر اکرم همان نیازی که دیگران به خواندن و نوشتن دارند - که سبب می شود دارا بودن این صنعت برای آنها کمال، و فاقد بودن آن نقص باشد - داشت و دستور خویش را به کار نبست، و یا پیغمبر وضع خاصی دارد که چنین نیازی ندارد. پیغمبر در عبادت، فداکاری، تقوا، راستی، درستی، حسن خلق، دموکراسی، تواضع و سایر اخلاق و آداب حسنه پیشقدم بود، زیرا همه آنها برای او کمال بود و نداشتن آنها نقص بود، اما موضوع به اصطلاح سواد داشتن از این قبیل نیست.

ارزش فوق العاده سواد داشتن برای افراد بشر از آن جهت است که وسیله استفاده کردن افراد بشر از معلومات یکدیگر است. خطوط، علامات و رموزی است که افراد بشر برای تفهیم افکار و مقاصد یکدیگر قرارداد کرده اند.

آشنایی با خطوط وسیله ای است برای انتقال معلومات از فردی به فرد دیگر و از قومی به قوم دیگر و از نسلی به نسل دیگر. بشر به این وسیله معلومات خود را از فنا و نیستی و

فراموشی حفظ می کند. سواد داشتن از این نظر نظیر زبان دانستن است. انسان به هر اندازه زبانهای بیشتری بداند وسیله بیشتری برای کسب معلومات بشرهای دیگر در اختیار دارد. هیچیک از زبان دانستن و سواد داشتن، (علم) به معنی واقعی نیست، اما مفتاح و کلید علم هست. علم این است که انسان به یک حقیقت و یک قانون که در متن هستی واقعیت دارد آگاه گردد. علوم طبیعی، منطق، ریاضیات علم است، زیرا بشر در این علوم یک رابطه واقع ی و تکوینی و علوی و معلولی را میان اشیاء خارجی یا ذهنی کشف می کند، اما دانستن لغت، قواعد زبان و امثال اینها علم نیست، زیرا ما را به یک رابطه واقعی میان اشیاء آگاه نمی کند، بلکه بر یک سلسله امور قراردادی و اعتباری که از حد فرض و قرارداد تجاوز نمی کند آگاه می سازد. دانستن این امور مفتاح و کلید علم است نه خود علم. آری، در زمینه همین امور قراردادی یک جریانات واقعی پیش می آید از قبیل تطورات لغتها و ترکیبات که نماینده تکامل افکار است و طبق یک قانون طبیعی صورت می گیرد، و البته اطلاع بر آن قوانین طبیعی جزء فلسفه و علم است، پس ارزش سواد داشتن، از نظر این است که انسان کلید دانش دیگران را در دست می گیرد.

## آیا پیغمبر باید از دانش افراد بشر استفاده کند؟

اکنون ببینیم آیا راه کسب دانش منحصر به این است که انسان کلید دانش دیگران را در دست داشته باشد و از دانش آنها استفاده کند؟ آیا پیغمبر باید از دانش افراد بشر استفاده کند؟ اگر اینچنین است پس نبوغ و ابتکار کجا رفت؟ اشراق و الهام کجا رفت؟ دانش مستقیم از طبیعت کجا رفت؟

از قضا پست ترین انواع دانش آموزی همان است که از نوشته ها و گفته ها ی دیگران به دست آید، چه، گذشته از آنکه شخصیت خود دانشآموز در آن دخالت ندارد، در نوشته ها ی بشری اوهام و حقایق به هم آمیخته است.

دکارت حکیم معروف فرانسوی پس از آنکه یک سلسله مقالات منتشر کرد، صیت شهرتش همه جا پیچید و سخنان تازه اش مورد تحسین و اعجاب همگان قرار گرفت. یکی از کسانی که مقالات وی را خوانده بود و بدانها اعجاب داشت و مانند دکتر سید عبداللطیف فکر می کرد، خیال کرد که دکارت بر گنجینه ای از نسخه ها و کتابها دست یافته و معلومات خویش را از آنجا به دست آورده است. به ملاقات وی رفت و از وی تقاضا کرد کتابخانه اش را به او ارائه دهد.

دکارت او را به محوطه ای که در آنجا جسد گوساله ای را تشریح کرده بود راهنمایی کرد و آن گوساله را به او نشان داد و گفت این است کتابخانه من! من معلومات خود را از این کتابها به دست می آورم.

مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی می گفته است:

(عجب است که بعضی افراد عمری را پای چراغ به خواندن کتابها و نوشته ها ی انسانهای مانند خود صرف می کنند، اما یک شب خود همان چراغ را مطالعه نمی کنند. اگر یک شب کتاب را ببندند و چراغ را مطالعه کنند، معلومات بیشتر و وسیعتری پیدا می کنند).

هیچ کس عالم به دنیا نمی‌آید. همه مردم اول جاهل و بعد کم و بیش عالم می‌گردند. و به تعبیر صحیح تر، هر کسری جز خدا در ذات خود جاهل است و به موجب نیروها و علل و اسباب دیگری عالم می‌شود. پس هر کسری نیازمند به معلم، یعنی نیازمند یک قوه و نیروی است که الهام بخش او باشد.

خداوند درباره رسول اکرم می‌فرماید:

«**لَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى**» (۴۶).

آیا تو یتیمی نبودى که خدا به تو پناه داد؟ گمراه و بی خبر نبودى که خدا تو را راهنمایى کرد و با خبرت ساخت؟ تهیدست نبودى که خداوند تو را بی نیاز ساخت؟ اما سخن در معلم است که لزوماً چى و کى باید باشد؟ آیا انسان حتماً باید از بشر دیگر علم بیاموزد، پس حتماً لازم است کلید دانش بشرهاى دیگر را که نامش (سواد داشتن) است در اختیار داشته باشد؟

آیا انسان را آن پایه نیست که مبتکر باشد؟ آیا انسان نمى تواند بی نیاز از انسانهاى دیگر، کتاب طبیعت و خلقت را مطالعه کند؟ آیا انسان را آن مقام و درجه نیست که با غیب و ملکوت اتصال پیدا کند و خداوند مستقیماً معلم و هادى او باشد؟ قرآن کریم درباره پیغمبر مى فرماید:

﴿**وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ**﴾ (۴۷).

او از هواى نفس سخن نمى گوید، آنچه مى گوید جز وحى که به او مى رسد نیست. آن که داراى نیروهاى زیادى است او را تعلیم داده است.

## رسول اکرم از زبان علی علیه السلام

علی علیه السلام رسول اکرم می فرماید:

«و لقد قرن الله به منذ كان فطيما اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم و محاسن أخلاق العالم»<sup>(۴۸)</sup>.

از آن زمان که کودک بود و تازه از شیر گرفته شده بود، خداوند بزرگترین فرشته خویش را مأمور و مراقب او قرار داده، آن فرشته او را در راه های مکرمت می برد و به نیکوترین اخلاق جهان سوق می داد.

آن طرف که عشق م ی افزود درد بوحنیفه و شافع ی درس ی نکرد  
عاشقان را شد م رد حندوس ت دوست دفترودرس و سبقشان رو طوست  
خامش اند و نعره تکرارشان م ی رود تا عرش و تخت یارشان  
درسشان آشوب و چرخ و زلزله نی زیادات است و باب سلسله<sup>(۴۹)</sup>

سلسله این قوم جعد مشکبار مسأله دور است لیکن دور یار  
هر که در خلوت به بینش یافت راه او ز دانشها نجوید دستگاه<sup>(۵۰)</sup>

عارف از یرتوم ی راز معانی دانست گوهر هر کس از این لعل تواری دانست  
شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معاری دانست  
ای که از دفتر عقل آیت عشق آموز ی ترسم این نکته به تحقیق نتان ی دانست



## سخنان ابن خلدون در مقدمه معروف خود

ابن خلدون در مقدمه معروف خویش فصل (فی ان الخط والكتابة من عداد الصنائع الانسانية) بحثی می کند در اطراف اینکه خط از آن نظر کمال است که زندگی بشر اجتماع است و افراد به کسب معلومات یکدیگر نیازمندند. بعد سیر تکاملی خط را در تمدنها ذکر می کند، آنگاه به پیدایش خط در محیط حجاز اشاره می کند و سپس می گوید:

(در صدر اسلام، خط از جنبه فری مراحل ابتدایی را طی می کرد و خطوط صحابه از لحاظ رسم الخط، خالی از نقص نبوده است، ولی بعدها تابعین و اخلاف آنها همان رسم الخط را به عنوان تیمن و تبرک در کتابت قرآن حفظ کردند و از آن تجاوز نکردند با اینکه بعضی از آن رسم الخطها خلاف قاعده بود، لهذا بعضی کلمات قرآن با رسم الخط خاصی باقی ماند).

آنگاه می گوید:

(کمالات فری و عملی از قبیل رسم الخط را که بستگی دارد به اسباب و وسائل زندگی و جنبه نسبی دارد، با کمالات مطلق که فقدان آنها نقص در انسانیت انسان است و نقص واقع است نباید اشتباه کرد).

ابن خلدون آنگاه موضوع امی بودن رسول خدا را طرح می کند و خلاصه سخنش این است:

(پیغمبر امی بود. امی بودن برای او کمال بود، زیرا او علم خویش را از بالا فرا گرفته بود. اما امی بودن برای ما نقص است، زیرا مساوی است با جاهل بودن ما) (۵۱).

آیه دیگری که از طرف مشارالیه به آن استناد شده آیه ۲ و ۳ از سوره (لم یکن) است. می گوید:

(بسیار شگفت انگیز است که مترجمان و مفسران قرآن به این آیه که توصیف حضرت محمد صلوات الله علیه و آله و سلم است توجه نکرده اند) در آن گفته شده: ﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾ (۵۲)

یعنی محمد پیغمبر خدا که صحیفه های مقدس و مطهر را قرائت می کند.

باید توجه کرد که در این آیات گفته نشده است که پیغمبر صحیفه های مقدس را از خاطر خود نقل می کند، بلکه تصریح شده است که این صحیفه ها را قرائت می کند و از روم ی خواند).

پاسخ این استدلال آنگاه روشن می شود که مفهوم دو کلمه از کلمات آیه فوق الذکر روشن شود: کلمه (صحیفه) و کلمه (یتلوا).

(صحیفه) به معنی ورق (برگ) است و (صحف) جمع صحیفه است. معنی آیه با جمله بعد که می فرماید: (فیها کتب قیمة) این است: (پیغمبر برگهای پاک و منزهی را که در آنها نوشته های راست و پایدار هست برای مردم می خواند).

مقصود از این برگها همان چیزها بود که آیات قرآن مجید را بر روی آنها می نوشته اند. پس مقصود این است که پیغمبر قرآن را بر مردم می خواند.

از آیات قرآن به هیچ وجه استفاده نمی شود که رسول خدا می خوانده و یا می نوشته است کلمه (یتلوا) از ماده تلاوت است. به هیچ مدرکی بر نخورده ایم که تلاوت به معنی خواندن از رو باشد. آنچه مجموعاً از کلمات اهل لغت و از موارد استعمال کلمه (قرائت) و کلمه (تلاوت) فهمیده می شود این است که هر سخن گفتن، قرائت یا تلاوت نیست.

قرائت و تلاوت در موردی است که سخنی که خوانده می شود مربوط به یک متن باشد ، خواه آنکه آن متن از رو خوانده شود یا از بر، مثلاً خواندن قرآن، قرائت و تلاوت است، خواه از روی مصحف خوانده شود و یا از حفظ، با یک تفاوت میان خود این دو کلمه : تلاوت اختصاص دارد به خواندن متنی که مقدس باشد، ولی قرائت اعم است از قرائت آیات مقدس و چیز دیگر.

مثلا صحیح است گفته شود (گلستان سعدی را قرائت کردم)، اما صحیح نیست گفته شود (گلستان سعدی را تلاوت کردم).

و در هر حال، اینکه آن متن از بر خوانده شود یا از رو، نه در مفهوم قرائت دخالت دارد و نه در مفهوم تلاوت. علی هذا آیه فوق الذکر جز این نمی گوید که پیغمبر آیات قرآن را که بر صفحاتی نوشته شده است برای مردم تلاوت می کند.

اساسا چه احتیاجی هست که پیغمبر هنگام تلاوت آیات قرآن، از رو بخواند؟ قرآن را صدها نفر از مسلمانان حفظ بودند، آیا خود پیغمبر از حفظ نبود و نیازمند بود از رو بخواند؟ خداوند حفظ او را خصوصا تضمین کرده بود (سنقرئک فلا تنسی) <sup>(۵۳)</sup>.

مجموعا معلوم شد که از آیات قرآن به هیچ وجه استفاده نمی شود که رسول خدا می خوانده و یا می نوشته است، عکس آن استفاده می شود، و فرضا استفاده شود که آن حضرت می خوانده و می نوشته است، تازه مربوط به دوره رسالت است و حال آنکه مدعی مشارالیه این است که رسول خدا قبل از رسالت می خوانده و می نوشته است.

## تواریخ و احادیث

آقای دکتر سید عبداللطیف مدعی است که از تواریخ و احادیث نیز می توان استفاده کرد که رسول خدا، هم می خوانده و هم می نوشته است. به دو جریان استناد می کند:

۱. می گوید:

(بخاری ضمن اخبار و احادیثی که در کتاب (العلم) ثبت کرده نقل می کند که یک بار پیغمبر نامه ای محرمانه به دامادش علی داد و مخصوصا به او گفت باز نکند و نام گیرنده را به خوبی به خاطر بسپارد و نامه را به او برساند. وقتی که پیغمبر نامه ای چنان محرمانه می فرستاد که حتی علی داماد و شخص مورد اعتماد پیغمبر هم نمی بایست آن را بخواند و از آن مطلع شود، آیا چه کسری جز خود پیغمبر ممکن است چنین نامه ای نوشته باشد؟)

متأسفانه روایتی که در صحیح بخاری هست<sup>(۵۴)</sup> هیچ ذکر نمی کند که حامل نامه علی علیه السلام، در صورتی که مشارالیه می خواهد از اینکه پیغمبر مضمون نامه را حتی از علی پنهان داشته است استفاده کند که خود پیغمبر نامه را نوشته است.

در صحیح بخاری باب (العلم) می گوید پیغمبر جمعی را فرستاد و به امیر آنها نامه ای داد و گفت پیش از آنکه به فلان نقطه برسی نامه را باز نکن.

هیچ نمی گوید که امیر آنها علی بود. و از مضمون روایت معلوم است که کسری که باید نامه را باز کند خود حامل نامه بوده است نه شخص سومی که آقای دکتر سید عبداللطیف پنداشته است.

آنچه بخاری در اینجا آورده مربوط است به داستان (بطن نخله) که در کتب سیر و تواریخ مضبوط است.

سیره ابن هشام<sup>(۵۵)</sup> تحت عنوان (سریة عبدالله بن جحش) و همچنین بحار الانوار<sup>(۵۶)</sup> عین روایت را نقل می کند که حامل نامه، عبدالله بن جحش بوده است. می گویند پیغمبر به او فرمود

پس از دو روز قطع مسافت، آن را باز کن و به آنچه نوشته شده است عمل کن . عبدالله بن جحش بعد از دو روز قطع مسافت نامه را باز کرد و فرمان رسول خدا را اجرا کرد .  
مغازی واقدی تصریح می کند که نویسنده نامه ای بن کعب بوده است نه خود پیغمبر اکرم .  
می گوید:

(عبدالله بن جحش گفت یک شب بعد از نماز عشاء، پیغمبر به من فرمود صبح زود آماده و مسلح بیا که مأموریتی داری. پس از نماز صبح که جمعیت در مسجد با پیغمبر خواندند ، من قبل از پیغمبر آماده و مسلح در خانه اش ایستاده بودم. عده دیگری نیز مانند من آمده بودند . پیغمبر ای بن کعب را احضار کرد و دستور داد نامه ای بنویسد.

پیغمبر آن نامه سربسته را به من داد و گفت تو را امیر این جمع قرار دادم و پس از دو شب که از فلان راه می روی نامه مرا بگشا و هر چه در آنجا هست عمل کن . من پس از دو روز طی مسافت، نامه را باز کردم و دیدم فرمان داده است به (بطن نخله) (نقطه ای است میان مکه و طائف) برای کسب اطلاعات لازم از کاروان قریش بروم.

ضمناً توصیه کرده که هیچکدام از یاران خویش را مجبور به همراهی نکن، هر که خواست ، با تو بیاید و هر که نخواست، برگردد. البته مأموریت خطرناکی بود. به یاران خود گفتم هر که آماده شهادت است با من بیاید، هر کس آماده نیست مختار است که برگردد . همه یک کلام گفتند: «نحن سامعون و مطیعون لله و رسوله و لك»... (۵۷).

پس آنچه آقای دکتر سید عبداللطیف به آن استناد کرده به کلای بی اساس است.

۲. جریان دومی که در مورد استناد مشارالیه واقع شده جریان حدیبیه است . ایشان م ی گویند:

(به طوری که بخاری و ابن هشام نقل کرده اند... پیغمبر عهدنامه را گرفت و با دست خود

نوشت).

اولا بخاری در یک روایت چنین نوشته و در روایت دیگر مخالف آن را نوشته است. علمای اهل تسنن تقریباً اجماع کرده اند که هر چند ظاهر عبارت بخاری موهم این است که خود رسول اکرم نوشته است ولی منظور راوی این نبوده است.

سیره حلبی پس از آنکه طبق معمول جریان را نقل می کند و حتی می نویسد: (پیغمبر اکرم برای محو کلمه رسول الله از علی کمک گرفت)، روایت بخاری را نقل می کند و می گوید برخی مدعی شده اند که این یک معجزه بود که از آن حضرت ظهور کرد. ولی بعد می گوید: (بعضی گفته اند این روایت را به این شکل اهل علم معتبر نمی دانند. مقصود این است که پیغمبر امر کرد به کتابت نه اینکه خود نوشت).

می گوید:

(ابوالولید باجی مالکی اندلسی که خواست ظاهر عبارت بخاری را بگیرد، مورد انکار شدید علمای اندلس واقع شد) <sup>(۵۸)</sup>.

و اما سیره ابن هشام اصلاً چنین چیزی ندارد و معلوم نیست چرا آقای دکتر سید عبداللطیف چنین نسبتی به ابن هشام می دهد.

ما قبلاً گفتیم که از جنبه تاریخی، آنچه از اکثر نقلها استفاده می شود این است که هر چه نوشته شد به وسیله علی عليه السلام از عبارت طبری و ابن اثیر بر می آید که پیغمبر با اینکه نوشتن نمی دانست، برداشت و خودش نوشت.

تازه حداکثر این است که پیغمبر در دوران رسالت، یک نوبت یا بیشتر نوشته است و حال آنکه محل بحث، دوران قبل از رسالت است.

## اتهام مخالفان

در آغاز این مقاله گفتیم مخالفان پیغمبر و اسلام در آن تاریخ، آن حضرت را به اخذ مطلب از افواه دیگران متهم کردند (در آیاتی از قرآن این اتهام منعکس است)، ولی به این جهت متهم نکردند که چون باسواد است و خواندن و نوشتن می داند، شاید کتابهای ی نزد خود دارد و مطالبی که میآورد از آن کتابها استفاده کرده است.

ممکن است کسی بگوید رسول خدا را به این جهت نیز متهم کرده اند و این اتهام نیز در قرآن منعکس است. در سوره فرقان آیه ۵ می فرماید:

﴿وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾

گفتند: اینها که این می گوید افسانه های پیشینیان است که آنها را نوشته پس هر صبح و شام بر او املاء و القاء می شود.

جواب این است که گذشته از اینکه اتهامات دشمنان پیغمبر آنچنان تعصب آمیز و ناشی از عقده و احساسات بود که به تعبیر قرآن جز (ظلم و زور) نامی بر آن نتوان نهاد، این آیه صراحت ندارد که آنها مدعی بوده اند پیغمبر خودش می نوشته است. کلمه (اکتتاب)، هم به معنی نوشتن آمده است و هم به معنی (استکتاب) که عبارت است از اینکه شخصی از دیگری بخواهد که برای او بنویسد.

ذیل آیه قرینه است که مقصود معنی دوم است، زیرا مضمون آیه این است: (آنها گفتند افسانه های پیشینیان را نوشته (یا دیگران برایش نوشته اند) پس هر بامداد و پسین بر او قرائت می شود).

«(اکتتاب) را به صورت ماضی و (املاء) را به صورت جاری و مستمر ذکر کرده است، یعنی چیزهایی که قبلاً آنها را نویسانیده است، دیگران که سواد خواندن دارند هر صبح و شام میآیند و بر او می خوانند و او از آنها یاد می گیرد و حفظ می کند. اگر خود پیغمبر خواندن می

دانست لزومی نداشت بگویند دیگران هر صبح و شام بر او املاء کنند، کافی بود بگویند خودش مراجعه می کند و به ذهن می سپارد.»

پس حتی کافران زورگو و تهمت ساز زمان پیغمبر نیز که همه گونه تهمت به او می زدند : دیوانه اش می خواندند، ساحر و جادوگرش می نامیدند، کذابش لقب دادند، به تعلم شفاه ی از افواه دیگران متهمش کردند نتوانستند ادعا کنند چون خواندن و نوشتن م ی داند محتویات کتابهای دیگر را به نام خودش برای ما می خواند.



## نتیجه

از مجموع آنچه گذشت معلوم شد که رسول اکرم به حکم تاریخ قطعی و به شهادت قرآن و به حکم قرائن فراوانی که از تاریخ اسلام استنباط می شود، لوح ضمیرش از تعلم از بشر پاک بوده است. او انسانی است که جز مکتب تعلیم الهی مکتبی ندیده و جز از حق دانشی نیاموخته است. او گلی است که جز دست باغبان ازل دست دیگری در پرورشش دخالت نداشته است. او با آنکه با قلم و کاغذ و مرکب و خواندن و نوشتن آشنا نبود، در کتاب مقدس خویش به قلم و آثار قلم به عنوان یک امر مقدس سوگند یاد کرد<sup>(۵۹)</sup> و در اولین پیام آسمانی خود فرمان خواندن داد

علم و دانش و صنعت به کار بردن قلم را، پس از نعمت آفرینش، بزرگترین نعمت ارزان ی شده به بشر معرفی کرد<sup>(۶۰)</sup>. آن کس که خود قلم به دست نگرفته بود بلافاصله پس از ورود به مدینه و ایجاد امکانات ساده، (نهضت قلم) ایجاد کرد و با آنکه خود معلمی از بشر ندیده بود و دارالعلم و دانشگاهی طی نکرده بود، خود معلم بشر و پدید آورنده دارالعلمها و دانشگاهها شد.

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد      دل رمیده ما را انیس و مونس شد

نگارمن که به مکتب نرفت و خط ننوشت      به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

کرشمه تو شراب ی به عاشقان پیمود      که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد

حضرت رضا علیه السلام<sup>(۶۱)</sup> خویش با ارباب ادیان خطاب به رأس الجالوت فرمود:

(از جمله دلائل صدق این پیامبر این است که شخصی بود یتیم، تهیدست، چوپان، مزدکار، هیچ کتابی نخوانده و نزد هیچ استادی نرفته بود. کتابی آورد که در آن حکایت پیامبران و خبر گذشتگان و آیندگان هست)<sup>(۶۱)</sup>.

آن چیزی که بیش از پیش عظمت و رفعت و آسمانی بودن قرآن کریم را مدلل می سازد این است که این کتاب عظیم آسمانی با اینهمه معارف در باب مبدأ، معاد، انسان، اخلاق، قانون،

قصص، عبرتها، مواعظ، و با اینهمه لطف و زیبایی و فصاحت، بر زبان کسی جاری شده که خود امی بوده است.

نه تنها هیچ مدرسه و دانشگاه و دارالعلمی را در همه عمر ندیده است و با هیچ دانشمندی از دانشمندان جهان روبرو نشده است، حتی یک کتاب ساده از کتابهای عصر خود را نخوانده است.

آیت و معجزه ای که خداوند بر آخرین پیامبرش فرستاد از نوع کتاب و نوشته است، از نوع سخن است، از نوع فکر و احساس است، با عقل و با فکر و با دل و ضمیر سر و کار دارد. این کتاب قرنهایست که قدرت خارق العاده معنوی خود را نشان داده و نشان می دهد، روزگار نمی تواند آن را کهنه کند، میلیونها میلیون دل را به سوی خود کشیده و می کشد، نیروی حیاتی در آن موج می زند، چه عقلهای مفکری را به اندیشه و تدبیر و داشته و چه دلهای ی را لبریز از ایمان و ذوق و شوق معنوی کرده و چه مرغان سحر و شب زنده دارایی را غذای روحی شده و چه اشکها را از عشق به خدا و خوف از خدا در نیمه های شب بر گونه ها جاری ساخته است و چه ملت‌های اسیر و به زنجیر کشیده را از چنگال ظلم و استبداد نجات داده است.

## نقش قرآن

چونکه بر عالم نشست نقشه های پاپ و کاهن را شکست فاش گویم آنچه در دل مضمحل است این کتابی نیست چیز دیگر است چونکه در جان رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود همچو حق پیدا و پنهان است این زنده و پاینده و گویاست این آری، عنایت ازلی برای اینکه آیت بودن این کتاب و وحی بودنش بیشتر روشن شود آن را بر بنده ای از بندگانش فرود آورد که یتیم، فقیر، چوپان، صحرا گرد و درس ناخوانده و مکتب نادیده بود.

«ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم.»

پایان

## پی نوشت ها:

۱. ترجمه فارسی ج ۱۱ / ص ۱۴.
  ۲. چاپ سوم، ص ۱۷ و ۱۸.
  ۳. چاپ اول، ص ۴۵.
  ۴. چاپ چهارم، ص ۲۰.
  ۵. پروفیسور ماسینیون، اسلام شناس و خاورشناس معروف، در کتاب سلمان پاک، در اصل وجود چنین شخصی، تا چه رسد به برخورد پیغمبر با او، تشکیک می کند و او را شخصیت افسانه ای تلقی می نماید، م ی گوید: (بحیرا سرجیوس و تمیم داری و دیگران که رواه در پیرامون پیغمبر جمع کرده اند اشباحی مشکوک و نایافتنی اند).
  ۶. الفهرست (چاپ مطبعة الاستقامة قاهره)، ص ۱۳.
  ۷. مقدمه ابن خلدون (چاپ ابراهیم حلمی)، ص ۴۹۲.
  ۸. در فتوح البلدان (مطبوع در مطبعة السعادة مصر در سال ۱۹۵۹) این کلمه را (رقنه النملة) ضبط کرده که البته اشتباه نسخه است و صحیح آن همان طور که در النهایة ابن اثیر ماده (نمل) ضبط شده است (رقیة النملة) است.
- (رقیة) جمله هایی بوده ورد مانند که می خوانده اند و آن را برای دفع بلا یا بیماری مفید می دانسته اند. ابن اثیر در ماده (رقی) می گوید بعضی از اخبار منقول از پیغمبر اکرم (رقی) را منع و بعضی تجویز کرده است، و خود مدعی می شود که احادیث منع، ناظر است به تعویذ به غیر نام خدا و به اینکه انسان توکلش را از خدا برگیرد و به این تعویذها اعتماد کند، و احادیث تجویز ناظر به این است که کسی متوسل به اسماء الهی شود و از خداوند اثر بخواهد.
- ابن اثیر در ماده (نمل) می گوید:
- آنچه به نام (رقیة النملة) معروف است، در واقع از نوع (رقی) نبوده است، جمله هایی بوده معروف و همه می دانستند نفع و ضرری نمی رساند. رسول خدا به صورت شوخی و ضمنا نوعی کنایه به همسرش حفصه آن سخن را به شفاء فرمود.
- جمله ها این بوده است: (العروس تحتفل، و تختضب، و تکتحل، و کل شریء تفتعل غیر أن لا تعصی الرجل) یعنی عروس در میان جمع می نشستند، رنگ می بندد، سر مه می کشد، عروس همه کار می کند جز اینکه شوهرش را نافرمانی نمی کند. این جمله ها را (رقیة النملة) می نامیدند و ظاهرا در این نامگذاری نیز نوعی شوخی و طنز به کار رفته است.
- ابن اثیر می گوید:

رسول اکرم از روی شوخی و طنز به شفاء فرمود همان طوری که نوشتن را به حفصه یاد داد ی خوب بود (رقیة النملة) را نیز یاد می دادی. اشاره به اینکه این خانم فرمان مرا اطاعت نکرد و رازی که به او گفته بودم (در تاریخ معروف است و آیه اول سوره تحریم ناظر به آن است) را افشا نمود.

۹. بحار (چاپ جدید)، ج ۱۶ ص ۱۳۴.

۱۰. همان مأخذ، ص ۱۳۲.

۱۱. همان مأخذ، ص ۱۳۳.

۱۲. سیره زیری دحلان، در حاشیه سیره حلویه، ج ۲ ص ۲۴.

۱۳. بحار (چاپ جدید) ج ۱۶ ص ۱۳۵. ایضا مجمع البیان ذیل آیه ۴۸ از سوره عنکبوت.

۱۴. بحار (چاپ جدید) ج ۱۶ ص ۱۳۵.

۱۵. ج ۲ ص ۱۰ - ۳۸.

۱۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۶۹.

۱۷. در جامع ترمذی از زید بن ثابت نقل می کند: (پیغمبر اکرم مرا فرمان داد که زبان سریاری را یاد بگیرم). و هم

جامع ترمذی از زید بن ثابت نقل می کند: (رسول خدا به من فرمود لغت یهود را یاد بگیر و گفت به خدا قسم که نمی توانم در نامه های خود به یهود اعتماد کنم. من در حدود نصف یک ماه یاد گرفتم. بعد از آن هر وقت می خواست به یهود نامه بنویسد من می نوشتم و هر گاه نامه ای از یهود برایش می رسید من برایش می خواندم). در فتوح البلدان بلاذری می گوید: (زید بن ثابت گفت رسول خدا مرا فرمان داد که کتاب یهود را (به زبان سریانی) یاد بگیرم، و به من فرمود که من از یهود بر کتاب خود نگرانم، نیمی (از ماه یا سال) نگذشت که فرا گرفتم. از آن پس من نامه های او را به یهود می نوشتم و نامه هایی که یهود به پیغمبر می نوشتند من برایش قرائت می کردم).

۱۸. التنبيه والاشراف، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۱۹. الفهرست (چاپ مطبعة الاستقامة قاهره)، ص ۶۷.

۲۰. ج ۳ ص ۲۴۲.

۲۱. صحیح مسلم، ج ۵ ص ۱۷۴.

۲۲. یس: ۶۹.

۲۳. بقره: ۲۷۸.

۲۴. اسراء: ۳۲.

۲۵. اسد الغابة، ج ۱ ص ۲۱۶.

۲۶. مجله روشنفکر شماره هشتم مهرماه و شماره پانزدهم مهرماه ۱۳۴۴ و نشریه کانون سر دفتران شماره آبان ماه ، ۱۳۴۴ نقل از نشریه آموزش و پرورش شماره شهریور ۱۳۴۴.

۲۷. عنكبوت: ۴۸.
۲۸. نمل: ۲۹.
۲۹. نور: ۳۳.
۳۰. انعام: ۵۹.
۳۱. مفردات راغب، ذیل کلمه (ام) و مجمع البیان، ذیل آیه ۷۸ بقره.
۳۲. مجمع البیان، ذیل آیه ۷۸ بقره.
۳۳. مجمع البیان، ذیل آیه ۷۵ آل عمران و آیه ۱۵۶ اعراف، و تفسیر امام فخر رازی، ذیل آیه ۷۵ از سوره اعراف.
۳۴. مجله آستان قدس، شماره ۲.
۳۵. همان مأخذ.
۳۶. در یکی از روایاتی که وارد شده کلمه (امی) منسوب به ام القری یعنی مکه است تأیید شده که این کلمه وصف عام است نه اسم خاص، زیرا می گوید: (و انما سمی الامی لانه کان من اهل مکه و مکه من امهات القری یعنی پیغمبر از آن جهت امی خوانده شده است که از اهل مکه است و مکه یکی از ام القری هاست.
۳۷. نشریه کانون سر دفتران، شماره آبان ماه ۱۳۴۴، نقل از نشریه آموزش و پرورش شماره شهریور ۱۳۴۴.
۳۸. نشریه کانون سر دفتران، نقل از نشریه آموزش و پرورش.
۳۹. بحار (چاپ جدید)، ج ۲ / ص ۱۵۱.
۴۰. کافی، ج ۱ / ص ۴۰۳.
۴۱. بحارالانوار (چاپ جدید)، ج ۲ / ص ۱۴۴.
۴۲. وسائل الشیعه، ج ۳ / ص ۱۳۴.
۴۳. بقره: ۲۸۲.
۴۴. تاریخ الخمیس دیار بکری، ج ۱/ص ۳۹۵ والسیره الحلبیه، ج ۲/ص ۲۰۴.
۴۵. مجله روشنفکر.
۴۶. ضحی: ۸.
۴۷. نجم: ۳ - ۵.
۴۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.
۴۹. (زیادات) و (باب) و (سلسله) نام سه کتاب معروف آن عصر است.
۵۰. مثنوی، دفتر سوم.
۵۱. مقدمه ابن خلدون (چاپ ابراهیم حلمی)، ص ۴۹۴ و ۴۹۵.
۵۲. بینة: ۲.

۵۳. اعلى: ۶.

۵۴. ج ۱/ص ۲۵.

۵۵. ج ۱/ص ۶۰۱.

۵۶. ج ۶، باب ۳۸ (چاپ قديم سري تهران)، ص ۵۷۵.

۵۷. مغازی واقدي، ج ۱/ص ۱۳ و ۱۴.

۵۸. السيره الحلبية، ج ۳/ص ۲۴.

۵۹. (ن و القلم و ما يسطرون) (قلم: ۱).

۶۰. ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \*

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق: ۱ - ۵).

۶۱. عيون اخبار الرضا (چاپ سنگي)، ص ۹۴.

## فهرست مطالب

۳	مقدمه
۴	رسول درس ناخوانده
۵	اعترافات دیگران
۵	ویل دورانت
۵	جان دیون پورت
۶	کونستان ورژیل گیورگی
۶	گوستاو لوبون
۹	پیدایش خط در حجاز
۱۲	دوره رسالت و مخصوصاً دوره مدینه
۱۴	دبیران پیغمبر
۱۵	نام دبیران رسول خدا در کتب تاریخ
۱۶	وظائف خاص هر یک از دبیران
۱۸	رسول خدا خودش در جواب متقاضیان یک سطر نوشته است
۲۰	جریان حدیبیه
۲۵	ادعای عجیب
۲۷	آیا منشأ اعتقاد به درس ناخواندگی پیغمبر تفسیر کلمه (امی) بوده است؟



- مفهوم کلمه امی..... ۳۱
- الف. درس ناخوانده و نا آشنا به خط..... ۳۱
- ب. اهل ام القری..... ۳۱
- ج. مشرکین عرب..... ۳۳
- نقل سخنان دکتر سید عبداللطیف در مفهوم کلمه امی..... ۳۵
- نقد سخنان مشار الیه..... ۳۷
- آیا از قرآن استفاده می شود که رسول اکرم می خوانده و می نوشته است؟..... ۴۰
- سبب پیدایش (نهضت قلم)..... ۴۳
- آیا پیغمبر باید از دانش افراد بشر استفاده کند؟..... ۴۶
- رسول اکرم از زبان علی علیه السلام..... ۴۸
- سخنان ابن خلدون در مقدمه معروف خود..... ۴۹
- تواریخ و احادیث..... ۵۲
- اتهام مخالفان..... ۵۵
- نتیجه..... ۵۷
- نقش قرآن..... ۵۹
- بی نوشت ها:..... ۶۰